



۲۰۱۶/۰۱/۱۴

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

## آتش اندر آتش اندر آتش است!!!

از اشعار همیشه بهار "ساحر سحر سخن"  
استاد خلیل الله خلیلی - "خلیلی افغان"

### تذکر:

پارچه دوم این سلسله را، که به تاریخ ۱۴ اگست ۲۰۱۵ در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نشر گردیده بود، با این امید تقدیم حضور اشرف خوانندگان "آریانا افغانستان آنلاین" مینمایم، که همچنان جایگاه سخن و سخندانی ست:



هوادر بس گرانقدر پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" از شهر سدنی - استرلیا، جناب "شکیب امان"، که گاهگاه اشعار ناب شعرای افغان را جهت نشر میفرستد، قطعه شعر بیحد زیبا و سوزناک استاد کابلزاد زمانه، استاد خلیل الله "خلیلی"، را از دفتر هفتم (سال چهارم) ماه اسد ۱۳۶۴ مجله "روزگار نو" چاپ ایران، سکن کرده فرستاده است، که اینک به دست این درویش، خلیل الله "معروفی"، تایپ گردیده و در هیئت و رونق همیشگی پورتال و درخور شأن این پارچه بی همال عرضه میشود.

این شعر شاهوار در صفحات ۵۵۲ تا ۵۵۵ کلیات استاد خلیلی - به اهتمام عبدالحی خراسانی<sup>۱</sup> - ضمن مجموعه «مثنوی شبهای آوارگی» و زیر عنوان «پاسخ خلیلی به یکی از دوستان» آمده است. همین پارچه سخنگوی - که در هیئت مثنوی سروده شده - در مجله «روزگار نو» زیر عنوان "سربسر دنیای ما در آتش است آتش اندر آتش اندر آتش است" درج شده است.

<sup>۱</sup> - کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی، به کوشش: عبدالحی خراسانی، چاپ اول ۱۳۷۸، نشر بلخ، وابسته به بنیاد نیشاپور، تهران

باید تذکر داده شود، که این شعر استاد در هردو منبع فوق مغلوط آورده شده است، اگرچه اشتباهات در "روزگار نو" به مراتب بیشتر دیده میشود.

بدین وسیله پارچهٔ عظیم النظیر استاد سخن را در کمال امانتداری با تصحیح دقیق و نظم و آرایشی که شیوهٔ منحصر به فرد پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" است، تقدیم پیشگاه اشرف شعردانان و ادبخواهان میکنم. میخواهم جداً تذکر بدهم، که سراسر این کلیات فخیم، مشحون است از اغلاط املائی و اغلاطی که حتی بعضاً به وزن عروضی اشعار صدمه میزنند. مراعات نکردن مراتب املائی که با کلمات مختوم به "های ملفوظ" و "های غیر ملفوظ" ارتباط میگیرند، درین کتاب نیز - به مانند اکثریت مطلق تا عموم و کل آثار منظوم و منثور هموطنان گرانقدرم - موفور و در شکل دلخراش و گزنده ای به چشم میخورد. از اعماق دل و از منتهای رواداری امیدوارم، که این یادآوری دلسوزانه و اصلاحی در چاپهای بعدی این کتاب عزیزالقدر و بلکه در هنگام تدوین و نشر عموم آثار خُرد و بزرگ دری/ فارسی مدّ نظر گرفته شود!!!

در "روزگار نو" این مقدمهٔ منثور هم مندرج است:

«در سنبلهٔ سال قبل، آقای مؤید ثابتی، نامه ای به نظم خطاب به استاد خلیل الله خلیلی، برای مجلهٔ "روزگار نو" فرستاده بودند، که در دفتر هشتم سال سوم مجله به چاپ رسید. اینک استاد خلیلی که به علت مسافرت، این شماره به موقع به دستشان نرسیده بود، مثنوی در پاسخ سروده اند، که این مثنوی به همان سوز و حال و دردناکی قصیدهٔ پر جوش و خروش خاقانی ست که:

بر دیدهٔ من خندی کاینجا ز چه میگرد  
خندند<sup>۲</sup> بر آن دیده؛ کاینجا نشود گریان

« (ختم مقدمهٔ "روزگار نو")

و اینک آن پارچهٔ پرسوز و شهور شهنسوار شعر زمانه، استاد ما، "خلیلی افغان":

## آتش اندر آتش اندر آتش است!!!

|                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| ای مؤید! ای سخندان بزرگ      | ای سخندان خراسان بزرگ      |
| بی گمان تأیید حق در کار تست  | کاین اثر در گرمی گفتار تست |
| شعر تو آتش به بنیانم فگند    | مهرآسا جلوه بر جانم فگند   |
| دست من بگرفت و بردم پا به پا | در گذشته سالها و حالا      |
| در دیار خاطرات مرده ام       | در دیار سیل آفت بُرده ام   |

<sup>۲</sup> - این قصیده در دیوان خاقانی شروانی، به کوشش داکتر ضیاء الدین سجّادی، انتشارات زوّار، چاپ سوم ۱۳۶۷، تهران، معنون به "ایوان مدائن" و بیت برگزیدهٔ مجلهٔ "روزگار نو" از همین قصیده است، مگر مصراع دوم در دیوان به شکل ذیل آمده است:

گریند بر آن دیده؛ کاینجا نشود گریان

با تأسف که در "روزگار نو" حتی همین یک بیت سمبولیک خاقانی را هم با نظم و رونق اصلی و شعری آن نیاورده اند.

|                                 |                             |
|---------------------------------|-----------------------------|
| با تو بوسیدم درِ سلطان طوس      | شهر آن زیباتر از زیبا عروس  |
| با تو رفتم در هرات باستان       | مهد مردان جلوه گاه راستان   |
| با تو دیدم باز گازرگاه را       | خوابگاه خواجه عبدالله را    |
| در حریم حضرت جامی شدیم          | همکلام عارف نامی شدیم       |
| با تو جُستم مرقِدِ محمود را     | خائِقاهِ خواجهِ محمود را    |
| با سنائی گفت و گوها داشتیم      | از می وحدت سبوها داشتیم     |
| یاد دادی شهر زیبای مرا          | بوسه گاه آرزوهای مرا        |
| کابل من، آشیان جان من           | نوربخش مشعل ایمان من        |
| آن که چون کردم به هستی دیده باز | بر زمین پاک آن بُردم نماز   |
| هستی من خاکزاد راه اوست         | جبهه من فرش بر درگاه اوست   |
| آن که در دامن این گردان سپهر    | شمس تابانش مرا آموخت مهر    |
| زاسمانش یافت ره سوی جمال        | خاکپرداز زمین مرغ خیال      |
| جعبه دل را چو من بشگافتم        | عشق را از دولت او یافتم     |
| مرغ شبخوانش مرا شبخیز کرد       | ناله هایم را اثرانگیز کرد   |
| یافتم زان کوهسار چرخسای         | ناوک اندازان شب را زیر پای  |
| روده ها شور جنونم یاد داد       | ناله های گونه گونه یاد داد  |
| داد فیض ابرهایش در بهار         | درس باریدن به چشم اشکبار    |
| تاهنوز آن فیض سرمد هر سحر       | مینماید دامنم را پرگهر      |
| هست در چنگ عقابانش اسیر         | این دل چرخ آشنای نکته گیر   |
| ذره ذره، هستیم از خاک اوست      | شور مستی در میم از تاک اوست |

|                                |                                |
|--------------------------------|--------------------------------|
| از غزالانش غزل آموختم          | از پلنگانش جدل آموختم          |
| این غزلها، یار شبهای من است    | مونسِ آوارگیهای من است         |
| شعر شیوای تو آواز دل است       | خامهٔ تو زخمه بر ساز دل است    |
| دیدِ آخر کاین دغلبازان عصر     | گربگان صحنه آرایان عصر         |
| آتشی از شیطننت افروختند        | خرمن هستی ما را سوختند         |
| آن بناهایی که دیدی چون بهشت    | نیست برجا زان همه جز سنگ و خشت |
| بر زمین پاک ما یک سنگ نیست     | کاندران خون شهیدی رنگ نیست     |
| بر گل و ریحان ما یک برگ نیست   | کاندران منقوش نام مرگ نیست     |
| شهرها در شهرها ویران شده       | کشوری در حکم گورستان شده       |
| کس نگیرد بوسه از روی یتیم      | در شبستان غم ما جز نسیم        |
| آنچه بر جا مانده زان کشور نشان | قلب پرداغ است و چشم خونفشان    |
| جسم سیمینی، که رخت پرنیان      | از لطافت بوده بر دوشش گران     |
| خفته در خون بر فراز خارها      | طعمه بهر گرگها کفتارها         |
| ای بسا پُرده نشینان حَرَم      | داده جان در تیغ بیداد و ستم    |
| مَنْبَر توحید را سیلاب برد     | خانقاهِ اهل دل را آب برد       |
| آتش اندر خانهٔ یزدان زدند      | شعله ها در حضرتِ قرآن زدند     |
| آن خروشان روده‌های سیمگون      | سربسر آغشته با زهر است و خون   |
| کس نیفروزد به شهر ما چراغ      | تا نگیرد دشمن آنجا را سراغ     |
| پرتوی گر شب دران تیره فضاست    | تابش شمشیر مردان خداست         |
| جنگجویان دلیر صفشکن            | حافظ دین پاسداران وطن          |

گر صدائی میرسد آنجا به گوش      نعره توحید باشد در خروش  
 یارسد از قتلگاه شیرها      در دل شب غلغل زنجیرها  
 سربسر دنیای ما در آتش است      آتش اندر آتش اندر آتش است  
 "گر به گوشت شرح آن بیمار شود"      نامه از خونابه دل تر شود  
 ای سخنهای تو جان آویز من      با صریر خامه شور انگیز من  
 از خجسته نامه ات جان یافتم      هرچه آن بهتر بود آن یافتم  
 عرض این نامه اگر تأخیر شد      روز من در مرز پاکان دیر شد  
 آن سوی خیبر بود مأوای من      خانه من خانه آبای من  
 بی وطن را هیچ جا آرام نیست      صبح او چون صبح و شامش شام نیست  
 من درینجا از جهان بیگانه ام      بی کسم بی همدم بی خانه ام  
 بیگمان اینجاست روشن آسمان      سیم پیکر نغز و زیبا اختران  
 کاخها تا آسمان افراشته      گنجها از سیم و زر انباشته  
 مردمش رایت کشیده تا به ماه      مهر را پوشیده در گرد سپاه  
 سازها برپاست، اما سوز نیست      یک نگاه گرم جان افروز نیست  
 جبرئیلش را نباشد در نفس      آن اثر تا بشکند بام قفس  
 او فقط در بند دنیای خود است      هم مریض و هم مسیحای خود است  
 «ما ز یاران، چشم یاری داشتیم      یا خطا بود، آنچه ما پنداشتیم»  
 هیچ کس با ما وفاداری نکرد      ما به خون خفتیم و کس یاری نکرد

کار ما با کاردانان قضاست  
 کارساز بیکسان لطف خداست

(امریکا - نیوجرسی)

خ. معروفی - برلین - ۱۴ جنوری ۲۰۱۶

